تا جای ممکن بر خلاف روافض![1]

شیخ اسماعیل بروسوی[2] در تفسیر «روح البیان»[3] می‌نویسد:

نگارنده کتاب «عقد الدرر واللالی»[4] می‌گوید: در روز عاشورا انجام کارهای خیر مثل صدقه و روزه و ذکر خدا و کارهایی از این دست مستحب است، و شایسته نیست مؤمن در آن روز به یزید ملعون و نیز به شیعه و رافضی‌ها و خوارج با برخی کارها تشبّه کند یعنی آن را روز عید و یا ماتم قرار ندهد؛ چون هر که در عاشورا سرمه به چشم بکشد به یزید ملعون و خویشانشان تشبّه کرده است، اگر چه بر استحباب سرمه کشیدن در عاشورا روایت صحیحی وجود دارد[5](!!) ولی اگر سنتی شعارِ اهل بدعت شود ترک آن مستحب خواهد بود، مثل انگشتر به دست راست کردن که در اصل، مستحب و سنت است ولی چون شعار اهل بدعت و ظلمت شده،[6] در زمان ما سنت بر آن شده که انگشتر

---

[1]- آنچه در این متن نوشته آمده برگرفته از صفحه ی ۷۱ این کتاب است (معاویه بن ابی سفیان)؛ کتابی بسیار خواندنی و متنبه کننده! محققانه و پر از استدلالهایی که نمی توان پاسخی در برابر آن داشت!

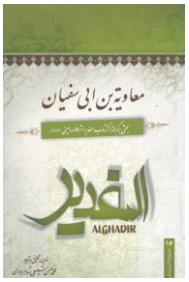

[2]- اِسْماعیل حَقّی بُروسَوی، یا اسکداری، اسکوداری ۱۰۶۳- ۱۱۳۷ق/۱۶۵۳- ۱۷۲۵م، مفسر، شاعر و از مشایخ فرقه جَلوتیه بود.

[3]- جلد۴، ص۱۴۲

[4]- عقد الدرر واللآلی، فی فضل: الشهور والأیام واللیالی. للشیخ شهاب الدین أحمد بن أبی بکر الحموی، الشهیر: بالرسام

[5]- البته در مکتب خلفای غاصب

[6]- منظورش شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام است!!

در انگشت کوچک دست چپ قرار داده آن گونه که در شرح قهستانی آمده است.[۷]و هر که در روز عاشورا و دهه اول محرم مقتل حسین را بخواند به رافضی‌ها تشبّه کرده است به ویژه اگر از الفاظی که منافی عظمت و عزت است و برای گریاندن شنوندگان به کار می‌رود، استفاده کند.[۸]

---

[۷]- توضیحی با استفاده از مباحث خارج فقه آیت الله جعفر سبحانی: یکی از اشکالاتی که بر ما شیعیان گرفته می شود این است که شما مخالفت عامه را از مرجّحات قرار می دهید و این اصولا درست نیست، چون که بخشی از فتاوای عامه بر اساس کتاب و سنت است! ولی ما در پاسخ گفته و می گوئیم که: مخالفت و موافقت کتاب و سنت جزء مرجّحات نیست؛ بلکه از ممیزات است (ممیز الحجة عن اللاحجة)، یعنی در رتبه ی متقدم است. مسئله موافقت و مخالفت در جایی است که از این مرحله عبور کنیم، هر دو موافق کتابند، به این معنا که هر دو مخالف نیستند. ما در آن جا به مخالفت و موافقت ترجیح می دهیم. ثانیاً نقل به مثل می کنیم که پیروان مکتب خلافت هم مثل همین مطلب را دارند! مثلا اسفرائینی که در حقیقت پیشوای شوافع هست می گوید اگر از شافعی دو فتوا رسید و ندانیم کدام مقدم، و کدام مأخر است، هر کدام که مخالف ابی حنیفه است آن را بگیرید. حتی شیخ کرخی هم نظیر این مطلب را گفته است!

پیروان سقیفه هم عکس این کار را کرده اند. یعنی جاهایی را که دیده اند فتوای شیعه این است، گفته اند حتی اگر سنت موافق شیعه هست باید این سنت را ما ترک کنیم. چرا؟ چون موافق شیعه است. در این جا مواردی را متذکر می شویم که بدانیم آنها گاهی اوقات از مستحبات و از شعارهای اسلامی به همین جهت دست برمی دارند! به خاطر این که شیعه به آن عمل می کند!

یکی از آن موارد مسئله مسطح بودن یا مسنّم بودن قبر است، مسطح این است که «قبر» صاف باشد، مسنّم یعنی قبری که بلندی ای داشته باشد. (فرهنگ دهخدا: قبر مسنم؛ گور بلند با خرپشته)

شیعه می گوید مسنّم حرام است یا مکروه، مستحب این است که مسطح باشد. آن ها هم معتقدند که سنت همان تسطیح است، حتی نقل می کنند که فلانی می گوید من دیدم قبر حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مسطّح بود، حتی قبر اولی و دومی نیز مسطّح بود. با این که می گویند استحباب و سنت در تسطیح است، ولی ابو حنیفه، مالک و احمد می گویند: «والتسنیم اولی». چرا؟ می گویند: لأنّ التسطیح صار شعاراً للشیعة، چون تسطیح شعار شیعه است فلذا اگر ما قبرهای خودمان را مسطح کنیم، در حقیقت تمیزی بین ما و آن ها نیست و در حقیقت شعار شیعه را احیا کرده ایم؛ ما نمی دانیم که واقعا خود این ها گفته اند یا تلامیذشان گفته اند، منتها این ها الآن می گویند: «قال ابوحنیفه، مالک و احمد» یعنی از ائمه ی خود شان نقل می کنند که آن ها گفته اند: «والتسنیم اولی، لأنّ التسطیح صار شعاراً للشیعة». قاسم بن محمد که نوه ی ابوبکر است، (قاسم فرزند محمد بن ابی بکر است و عایشه خاله اش است) می گوید من از خاله ام خواهش کردم که قبر پیامبر را به من نشان بدهد، خاله ام پرده را برداشت و قبر را نشان داد، دیدم قبر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مسطح است. با این همه اسناد باز هم می گویند ما باید این سنت را ترک کنیم. چرا؟ «لأنّه صار شعاراً للشیعة. حال دنیا قضاوت کند که ما بیشتر تعصب داریم یا آنها؟!». ما می گوییم در شناسایی حق و باطل در مرحله ی اخیر مخالف عامه است، اما آن جایی که حق شناسایی شد، دیگر آن جا نمی گوییم که: «خذ مخالف العامة» بلکه می گوییم عامه و خاصه فرق می کند. ولی آن ها می

گویند که حتی بعد از روشن شدن حق و باطل و حتی بعد از آن که سنت برای ما روشن شد، خلاف سنّت عمل کن. چرا؟ به جهت این که این شعار شیعه شده است!

مورد دومی که می گوییم جهر به «بسم الله» است. امیرمومنان علیه السلام جهر به بسم الله می کردند. پیروان مکتب خلفا یا مطلقاً بسم الله را نمی گویند یا اگر هم بگویند اخفاتاً می گویند. همگان نقل می کنند بر این که «کان علیٌ یجهر بالبسمله». ولی برای این که یک نوع مخالفتی با علی علیه السلام پیدا کنند، بنا را بر این گذاشتند که «بسم الله» را اخفاتاً بگویند و الآن هم این شعار باقی است. این فتوا در روز اول صدورش برای همین بود که بنی امیه برای این که مقام علی، سخنان علی و عمل علی علیه السلام را مستور کنند بنای ضدیت را با آن حضرت نهادند فلذا یا بسم الله را نگفتند و یا اخفاتاً گفتند.

فخر رازی وقتی مسئله ی «بسم الله» را مطرح می کند، می گوید «و من شایع علیاً فقد هدی» هر کس از علی علیه السلام پیروی کند هدایت یافته است.

مطلب سوم «الصلاة علی المؤمن مفرداً». در تمام کتابهای ما عن امیرالمؤمنین علی علیه السلام، عن الصادق علیه السلام به چشم می خورد، ولی آنها مطلقا علیه السلام را نمی گویند، یا می گویند رضی الله عنه یا اصلاً نمی گویند؛ در عین حالی که معتقدند که شرعاً می شود مفردا به یک کسی در حالی که مرده سلام فرستاد. حتی در صحیح بخاری در مواردی هست که عن علی علیه السلام دارد. اما الآن آنها بالای منبر هرگز علیه السلام نمی گویند؛ نسبت به خلفا و صحابه همه رضی الله عنه می گویند، و حال این که سلام و صلوات فرستادن بر مرده مفرداً مانع ندارد؛ مثلا قرآن کریم می فرماید: «سلام علی ابراهیم، سلام علی الیاس» و صل علیهم إنّ صلاتک سکن لهم؛ صلوات فرستادن به صورت مفرد بر اموات اشکالی ندارد. اما آنها می گویند اگر ما مفردا صلوات و سلام بفرستیم، این شعار شیعه است و ما برای این که شعار شیعه را احیا نکنیم، به جای « سلام علیه، یا علیه السلام» می گوییم «رضی الله عنه»، اتفاقاً ابن تیمیه بیشترین اصرار بر این مسئله را دارد و حال این که قرآن می فرماید: «سلام علی ابراهیم و آل ابراهیم». بله! صلوات جمعی می فرستند و می گویند: «و صلّی الله علی سیدنا محمد و آله و اصحابه» جمعی می فرستند، اما به صورت مفرد که نام علی، نام حسن، حسین و فاطمه علیهم السلام را ببرند و صلوات بفرستند، هرگز این کار را نمی کنند. چرا؟ به خاطر این که شعار شیعه است؛ «ترکوا السنة القطعیة» چرا؟ به خاطر این که شعار شیعه شده است. حالا ما گناهکاریم یا آنها؟! ... ما می گوییم اگر روزی حق و باطل از هم تمییز داده نشده، خلاف عامه را بگیریم. چرا؟ چون در عصر امیرالمؤمنین علی علیه السلام «کانوا یستفتون عن علی و یخالفونه». ولی آن ها می گویید حتی در جایی هم که حق و باطل از هم شناخته شده، در آن جا حق را ترک کنید و باطل را بگیرید. چرا؟ لأنّه صار شعاراً للشیعة. به خاطر این که شعار شیعه است! «الصلاة علی المؤمن مفرداً سنة ترفض». قال الزمخشری فی تفسیر قوله سبحانه: «إنّ الله و ملائکته یُصلّونَ علی النّبی» (الاحزاب،۵۶) فإن قلت: فما تقول فی الصلاة علی غیره؟ یعنی اینکه بر غیر نبی و پیغمبر بگوییم: علیه السلام؟ قلت: القیاس جواز الصلاة علی کلّ مؤمن لقوله تعالی «هو الذی یصلّی علیکم» (الاحزاب،۴۳) و قوله تعالی: «و صلّ علیهم إنّ صلاتک سَکنٌ لهم» (التوبه،۱۰۳). حتی گویا پیغمبر موقعی که از طایفه ی أبی اوفی زکات گرفتند، فرمودند: «اللّهم صلی علی آل ابی اوفی». ولکنّ للعلماء تفصیلاً فی ذلک و هو أنّها ان کانت علی سبیل التّبع کقولک: «صلی الله علی النبی و آله». فلا کلام فیها، و اما اذا افرد غیره من اهل البیت بالصلاة کما یفرد فهو مکروه، لأنّ ذلک صار شعاراً لذکر رسولالله صلی الله علیه و آله، و لأنّه یؤدّی إلی الاتّهام بالرفض. (الکشّاف،۵۴۹/۲). متهم به رافضی می شوید.

باز زمخشری بهتر گفته است، یعنی گفته اگر علیه السلام بگوییم، متهم به رفض می شویم، ولی دیگری بدتر می گوید. و فی «فتح الباری» که از کتب ابن حجر است، (ابن حجر متوفای ۸۹۲، شرحی بر بخاری دارد به نام «فتح الباری فی شرح صحیح البخاری» که خیلی مقام عظیمی پیش اهل سنت دارد، همان طوری که علامه مجلسی برای ما خیلی بزرگ است، ابن حجر چند برابر مجلسی نزد آنها بزرگ است) ابن حجر می گوید: اختلف فی السلام علی غیر الأنبیاء بعد الاتفاق علی مشروعیته فی الحیّ، فقیل یشرع مطلقا، و قیل بل تبعاً و لا یفرّد لواحد، لکونه صار شعاراً للرافضة و نقله النووی عن الشیخ ابی محمد الجوینی.(جوین، منطقه ای است در اطراف سبزوار) (فتح الباری،۱۴/۱۱). ما در جواب کلام آن ها می گوئیم: و معنی ذلک أنّه لم یجد مبرّراً لترک ما شرّعه الاسلام، الّا عمل الرافضة بسنة الإسلام. پس اگر قرار باشد هر چه چیزی را که رافضه به آن عمل می کنند ترک کرد، پس باید همه ی سنن را ترک کنید زیرا رافضه به آنها عمل می کنند. (ولو صحّ ذلک، کان علی القائل ان یترک عامة الفرائض والسنن) نماز و روزه را هم ترک کنید!! چون شیعیان به آن عاملند!! (الّتی یعمل بها الروافض).

تا این جا سه نکته بیان شد. یکی مورد تسطیح قبور، که در سنّت مسطح است اما این ها مسنّم کرده اند. دومی «الجهر بالبسمله» که شیعه جهر دارد، اما آنها اخفات؛ چرا؟ (لأنّ الجهر صار شعار الشریعة). سومی مفردا به یک فردی که مرده سلام بفرستیم.

در عین حالی که این ها انکار می کنند، ولی در صحیح بخاری در مواردی «عن علی علیه السلام» هست. آقای تیجانی نویسنده کتاب «ثم اهتدیت» می گفت مرا در تونس به محکمه خواستند که شما در کتابتان به علی و غیر علی نوشتید علیه السلام. گفت من می دانستم و قبلا از صحیح بخاری پیدا کردم و همراه خودم بردم که من تنها نیستم، بلکه صحیح بخاری هم گاهی «عن علی علیه السلام» دارد.

سه تای قبلی موردی بود. **چهارمی** که مال ابن تیمیه است، و او موردی بحث نکرده است، بلکه جمعی بحث کرده این است که گفته همه ی مستحباتی که شعار شیعه است باید ترک کرد: «ترک المستحبات اذا صارت شعاراً للشیعة». قال ابن تیمیه –عند بیان التشبّه بالروافض– ابن تیمیه کتابی به نام (منهاج السنه فی رد منهاج الکرامة) دارد، علامه ی حلی هم کتابی به نام (منهاج الکرامة) دارد سه بخش است، کلام دارد، فقه دارد و اصول هم دارد. ابن تیمیه ردی بر این نوشته به نام (منهاج السنة فی ردّ منهاج الکرامة) که در آن جا این عبارت هست: ذهب من ذهب من الفقهاء الی ترک بعض المستحبات اذا صارت شعاراً لهم، فإنّه و ان لم یکن الترک واجباً لذلک، لکن فی اظهار ذلک مشابهة لهم فلا یتمیّز السنّی من الرافضی و مصلحة التمییز عنهم لاجل هجرانهم و مخالفتهم اعظم من مصلحة هذا المستحب. (منهاج السنة،۱۴۳/۲)

نکته ی پنجم «ترک فعل الخیرات و اقامة الماتم یوم عاشوراء» است. اصولا صوم روز عاشورا بالذات مستحب است یا نه؟

و لو عده ای از علما تلقی کرده اند که بالذات مستحب است، اما بالعرض باید ترک کرد. اصلا استحبابش مورد تأمل است. بنابراین باید روایات را ببینیم که می توان از آنها استحباب ذاتی را ثابت کنیم یا نه؟ حتی در صحیح بخاری این حدیث هست که در زمان جاهلیت یهود روزه می گرفت، اسلام که آمد جای روزه عاشورا را رمضان گرفت. در روح البیان می گوید که در روز عاشورا از دو کار باید پرهیز کرد، نباید در روز عاشورا سرور و فرح نشان داد که نعوذبالله ملحق به یزید بشویم، و نباید روز عاشورا مآتم و روضه خوانی کرد که مبادا شبیه روافض و شیعه بشویم! می گوید نه مانند آل زیاد و آل امیه خوشحالی و سرور کنیم و نه مانند شیعیان روضه خوانی کنیم تا ملحق به اینها بشویم. بعد می گوید ما باید کار آن ها را به خودشان واگذار کنیم و به ما چه که چگونه حسین را کشتند و ...، فعلا نباید در این مورد بحث کنیم و فعل مؤمن (منظورش یزید و این زیاد و دیگر قاتلان حضرت سیدالشهدا علیه السلام است!!) را باید حمل بر صحت کنیم. لا بد آنها اجتهاد کردند و جهاد نمودند و کشتند (!!) ببینید که حق کشی تا چه حد رسیده است که افرادی یک چنین حرفی را بزنند!! حکی البرسوی عن کتاب «عقد الدرر واللآلی و فضل الشهور واللیالی» للشیخ شهاب

الدین الشهیر بالرسام: المطلب الثالث. المستحب فی ذلک الیوم –یعنی یوم عاشوراء– فعل الخیرات من الصدقه والصوم و الذکر و غیرهما، و لا ینبغی للمؤمن أن یتشبّه بیزید الملعون فی بعض الافعال، و بالشیعة و الروافض والخوارج ایضاً. یعنی لا یجعل ذلک الیوم یوم عید أو یوم مأتم، فمن اکتحل یوم عاشوراء فقد تشبّه بیزید الملعون و قومه و ان کان للاکتحال فی ذلک الیوم اصلٌ صحیح، فأنّ ترک السنة سنّة اذا کان شعاراً لاهل البدعة، کالتختّم بالیمین فانّه فی الاصل سنّة، لکنّه لمّا کان شعار اهل البدعة والظلمة صارت السنة أن یجعل الخاتم فی خنصر الید الیسری فی زماننا کما فی شرح القهستانی. و من قرأ یوم عاشوراء و اوائل المحرم مقتل الحسین «رضی الله عنه» فقد تشبّه بالروافض، خصوصاً اذا کان بالفاظ مخلّة بالتعظیم لاجل تحزین السامعین، و فی کراهیة القهستانی: لو اراد ذکر مقتل الحسین ینبغی ان یذکر اولاً مقتل سائر الصحابة لئلا یشابه الروافض. و قال الغزالی: یحرم علی الواعظ و غیره روایة مقتل الحسین و حکایته و ما جری بین الصحابة من التشاجر والتخاصم، فانّه یهیج بغض الصحابة والطعن فیهم و هم اعلام الدین، و ما وقع بینهم من المنازعات فیحمل علی محامل صحیحة، و لعلّ ذلک لخطأ فی الاجتهاد لا لطلب الریاسة و الدنیا کما لا یخفی. ما می گوییم: ولکن ما قیمةُ اجتهاد، برّر سفک دماء الآلاف من المسلمین فی حرب الجمل والصفین!! این است معنی اجتهاد؟

ششم ترک التختم بالیمین. همه قبول دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر یمین خودش تَختُّم می کردند؛ یعنی انگشتر بر دست راست می کردند. اما چون می گویند (صار شعاراً للشیعه) باید تَختُّم بالیسار کرد! ان المشروع هو التختم فی الیمین و لکن لما اخذته الرافضة جعلناه فی الیسار». (روح البیان،۱۴۲/۴). ما در مقام جواب آنها، این آیه را می خوانیم: قل کلّ متربّص فتربّصوا فستعلمون من اصحاب الصّراط السّوی و من اهتدی. (طه،۱۳۵)

این نقضها را آوردیم که بگوییم آنها هم دارای چنین نقوضی اند. منتها (و کم فرق) بین ما و آن ها، ما برای تشخیص حق، اما آنها بعد از تشخیص حق مخالفت می کنند.

تقیه یک عمل فردی است. شخصی در جایی گیر کرده و ناچار است نماز و روزه اش را بر طبق عمل آن ها انجام بدهد. اما اگر آمدیم و مسئله ای که جنبه ی فردی ندارد بلکه جنبه کلی دارد را بر وفق اهل سنت تقیتاً بیان کنیم کار خراب می شود! چنین چیزی در شیعه سابقه نداشته است، همیشه تقیه جنبه فردی داشته است نه جنبه کلی! تا کنون کتابی را بر خط تقیه نوشته نشده است. در این چهارده قرن کتابی تحت عنوان تقیه و بر خط تقیه نوشته نشده، که من الطهارة الی الدیات فتاوای تقیه ای بدهند. ابدا چنین چیزی نوشته نشده است. یکی از علمای پاکستان که فوت کرده، خیلی در کتابهایش به ما می تازد و می گوید که ما نمی توانیم بر کتابهای شما اعتماد کنیم، به خاطر اینکه شما اهل تقیه هستید و از کجا بدانیم که این حرفهایی که می زنید حرف واقع و حرف دل است یا تقیه است؟ ما عرض می کنیم که تقیه امری فردی است، امر جبری نیست، هیچ عالم شیعی تا کنون در دنیا کتابی بر اساس تقیه ننوشته است و ما هرچه نوشته ایم عین واقعیات است. بله! اگر فردی من الافراد گیر کرد ممکن است بر خلاف مذهب خود عمل کند یا خوفاً و یا مداراتاً. اما این گونه نیست که کتابی بر اساس تقیه نوشته شده باشد! بنابراین همه ی کتابهای ما حرف دل است، البته نمی گوییم هر چه در کتابهای ما هست حق است، هر کسی ضامن کتاب خودش است اما حرف تقیه ای در کتاب ما نداریم. حالا اگر بگویند ائمه اهل بیت علیهم السلام فتوا می دادند بر اصول تقیه، می گوییم فتوای حضرات به خاطر حفظ جان سائل بوده است. کراراً این بحث گفته شده که غالباً فتاوای ائمه در مسائل فقهی به خاطر حفظ جان سائل بوده است. مقام حضرات بالاتر از آن است که از یک آخوند محله یا ده بترسند در حالی که خود شان در مسجد منبر و در سی داشتند و گاهی خلفای اموی می آمدند و در مسجد می نشستند و درس امام باقر علیه السلام را گوش می کردند. متا سفانه برای ما خیلی بد تفهیم شده است که حضرت برای حفظ جان خود شان تقیه می کردند، و حال آن که این گونه نبوده، بلکه برای حفظ جان سائل بوده، ناچار بودند که فتوای تقیه ای بدهد. ولی بعدا به شیعیان و دیگران حرف واقعی را تفهیم می کردند. ما معتقدیم هیچ کتابی بر

در «کراهیه القهستانی» آمده است: اگر بخواهد مقتل حسین را بخواند شایسته است که ابتدا مقتل سایر اصحاب را یادآور شود تا تشبه به رافضی‌ها نکرده باشد.

غزالی[۹] می‌گوید: بر واعظ و هر فرد دیگری حرام است که مقتل حسین و داستان او و درگیری‌ها و مشاجراتی که میان اصحاب رخ داده، را روایت کند: چون باعث بغض و کینه نسبت به صحابه و مذمت آنها می‌شود در حالی که آنها بزرگان دین هستند[۱۰] و باید نزاعها و جنگهایشان را حمل بر صحت نمود، شاید به خاطر اشتباه در اجتهادشان بوده، نه برای طلب دنیا و ریاست طلبی.

اصول تقیه نوشته نشده است و اگر ائمه اهل بیت علیهم السلام فتاوای تقیه ای صادر کرده اند (لحفظ نفس السائل) بوده ولی به مسائل دیگر حرف واقع را به مردم تفهیم می کردند. مثلاً سلمة بن محرز خدمت حضرت آمد و عرض کرد: از بستگانم کسی فوت کرده و یک دختر هم بیشتر ندارد، چه کنم؟ حضرت فرمود: نصفش را به دختر و نصف دیگرش را به عصبه (یعنی عمو و عموزاده ها) بده! این آدم به کوفه رفت و گفت من از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که چنین فرمودند. گفتند: اتفاک؛ این فتوا، فتوای تقیه ای است. می گوید برگشتم و سال دیگر پرسیدم. حضرت فرمودند: من به خاطر حفظ جان شما گفتم. آن گاه فرمودند تا به حال عمل نکردی؟ گفت نه! اگر عمل کنی، کسی نمی فهمد؟ گفت: نه! فرمود پس همه را به دختر بده.

بنابراین اگر فتوای تقیه ای می دادند پشت سرش اماره و عناوینی بر خلاف نصب می کردند. نسبت به علی بن یقطین گفتند وضو بگیر مانند وضوی عامه، وقتی که خطر رفع شد و نامه دوم رسید، ارشاد کردند بر همان وضوی واقعی.

اما اگر تقیه امر فردی است اشکال ندارد و اگر ائمه اهل بیت علیهم السلام آمدند و فتوا بر تقیه دادند، موردی بوده و نسبت به آن فرد می گفتند و به دیگران می فهماندند که این فتوا بر خلاف واقع است. اما اگر آمدیم و روزی جان یک فردی و یا جمعی در گرو این است که فقیهی فتوای تقیه ای بدهد، این جا ممکن است بگوییم حفظ جان مقدم است. شیعه جمعیت سرّی نیست که زیرزمینی باشد و در زیرزمین حرفی بزند و در بالای زیرزمین چیز دیگری بگوید؛ ما یک جمعیت آشکاری هستیم.

[۸]- مقتل می خوانند! از نوشته های تاریخ نویسان مکتب خلفا! حقایق ثبت شده ی تاریخ را می خوانند! ... آن را هم نخوانند؟!

[۹]- ابی حامد محمد بن محمد الغزالی الشافعی، ملقب به حجت‌الاسلام زین الدین الطوسی و امام محمد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ هـق).

[۱۰]- یعنی امثال عمر بسعد، شمر بن ذی الجوشن، حرمله بن کاهل اسدی و دیگر درندگان کربلا ...!